



ایران در دوران معاصر

اعدام بابک خرمدین

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۰ دی ۱۳۹۲ | ۵۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

بابک خرمدین روز حادثه اعدام بابک خرمدین روز قبل از اعدام، خلیفه با بزرگان دربارش مشورت کرد که چگونه بابک را در شهر بگرداند و به مردم نشان بدهد تا همه بتوانند وی را ببینند. بنا بر نظر یکی از درباریان قرار بر آن شد که وی را سوار بر پیلی کرده در شهر بگردانند. پیل را با حنا رنگ کردند و نقش و نگار بر آن زدند؛ و بابک را در رختی زنانه و بسیار زنده و تحقیرکننده بر آن نشانند و در شهر به گردش درآوردند. پس از آن مراسم اعدام بابک با سروصدای بسیار زیاد با حضور شخص خلیفه برفراز سکوی مخصوصی که برای این کار دربیرون ش



بابک خرم‌دین

روز حادثه اعدام بابک خرم‌دین

روز قبل از اعدام، خلیفه با بزرگان دربارش مشورت کرد که چگونه بابک را در شهر بگردانند و به مردم نشان بدهد تا همه بتوانند وی را ببینند.

بنا بر نظر یکی از درباریان قرار بر آن شد که وی را سوار بر پیلی کرده در شهر بگردانند.

پیل را با حنا رنگ کردند و نقش و نگار بر آن زدند؛ و بابک را در رختی زنانه و بسیار زننده و تحقیرکننده بر آن نشانند و در شهر به گردش درآوردند.

پس از آن مراسم اعدام بابک با سروصدای بسیار زیاد با حضور شخص خلیفه برفراز سکوی مخصوصی که برای این کار در بیرون شهر تهیه شده بود، برگزار شد.

برای آنکه همه‌ی مردم بشنوند

که اکنون دژخیم به بابک نزدیک میشود و دقایقی دیگر بابک اعدام خواهد شد، چندین جارچی در اطراف و اکناف با

صدای بلند بانگ میزدند نود نود این اسم دژخیم بود و همه او را میشناختند .

ابن الجوزی مینویسد که وقتی بابک را برای اعدام بردند خلیفه درکنارش نشست و به او گفت: تو که اینهمه استواری نشان میدادی اکنون خواهیم دید که طاقتت در برابر مرگ چند است!

بابک گفت: خواهید دید.

چون یک دست بابک را به شمشیر زدند، بابک با خونی که از بازویش فوران میکرد صورتش را رنگین کرد. خلیفه از او پرسید: چرا چنین کردی؟ بابک گفت: وقتی دستهایم را قطع کنند خونهای بدنم خارج میشود و چهرهام زرد میشود، و تو خواهی پنداشت که رنگ رویم از ترس مرگ زرد شده است.. چهرهام را خونین کردم تا زردیش دیده نشود .

به این ترتیب دستها و پاهای بابک را بردند . چون بابک بر زمین درغلتید، خلیفه دستور داد شکمش را بدرد... پس از ساعاتی که این حالت بر بابک گذشت، دستور داد سرش را از تن جدا کند. پس از آن چوبه‌ی داری در میدان شهر سامرا افراشتند و لاشه‌ی بابک را بردار زدند، و سرش را خلیفه به خراسان فرستاد .

آخرین گفتار بابک (به نوشته کتاب حماسه بابک اثر نادعلی همدانی) :

تو ای معتصم خیال مکن که با کشتن من فریاد استقلال طلبی ایرانیان را خاموش خواهی کرد . نه ! این حماقت است اگر فکر کنی چون افشین وطن فروش را با زر خریده ای میتوانی ایرانیان را اسیر کنی . من مبارزه ای را آغاز کرده ام که ادامه خواهد داشت . من لرزه ای بر ارکان حکومت عرب انداخته ام که دیر یا زود آن را سرنگون خواهد نمود . تو اکنون که مرا تکه تکه میکنی هزاران بابک در شمال و شرق و غرب ایران ظهور خواهد کرد و قدرت پوشالی شما پاسداران چهل و ستم را از میان بر خواهد داشت ! این را بدان که ایرانی هرگز زیر بار زور و ستم نخواهد رفت و سلطه بیگانگان را تحمل نخواهد کرد .

من درسی به جوانان ایران داده ام که هرگز آنرا فراموش نخواهند کرد . من مردانگی و درس مبارزه را به جوانان ایران آموختم و هم اکنون که جلاد تو شمشیرش را برای بریدن دست و پاهای من تیز میکند صدها ایرانی با خون بجوش آمده آماده طغیان هستند . مازیار هنوز مبارزه میکند و صدها بابک و مازیار دیگر آماده اند تا مردانه برخیزند و میهن گرامی را از دست متجاوزان و یوغ اعراب بدوی و مردم فریب برهاند . اما تو ای افشین . . . در انتظار روزی باش که همین معتصمی را که امروز مانند سگانی در برابرش زانو میزنی و وطن ات را برای او فروختی در همین تالار و روی همین سفره سرت را از بدن جدا کند .

که به مادر خود (میهن) خیانت کند در نزد دیگران جایی نخواهد داشت و هیچکس به فرد خود فروخته اعتماد نخواهد کرد . و بدینسان نخست دست چپ بابک بریده شد و سپس دست راست او و بعد پاهایش و در نهایت دو خنجر در میان دنده هایش فرو رفت و آخرین سخنی که بابک با فریادی بلند بر زبان آورد این بود :

”پاینده ایران“

روز اعدام بابک خرم‌دین و تکه تکه کردن بدنش در تاریخ 2 صفر سال 223 هجری قمری انجام گرفت که مسعودی در کتاب مشهور مروج الذهب این تاریخ را برای ایرانیان بسیار مهم دانسته است اعدام بابک چنان واقعه‌ی مهمی تلقی شد که محل اعدامش تا چند قرن دیگر بنام خشبه‌ی بابک یعنی چوبه‌ی دار بابک در شهر سامرا که در زمان اعدام بابک پایتخت دولت عباسی بود شهرت همگانی داشت و یکی از نقاط مهم و دیدنی شهر تلقی میشد

برادر بابک یعنی آذین را نیز خلیفه به بغداد فرستاد و به نایبش در بغداد دستور نوشت که او را مثل بابک اعدام کند.

طبری مینویسد که وقتی دژخیم دستها و پاها‌ی برادر بابک را می‌برید، او نه واکنشی از خودش بروز میداد و نه فریادی برمی‌آورد. جسد این مرد را نیز در بغداد بردار کردند.

معتصم خلیفه عباسی، چنانکه نظام الملک در سیاست نامه خود می نویسد به شکرانه آنکه سه سردار مبارز ایرانی، بابک، مازیار و افشین رو که هر سه آنها به حيله اسیر شده بودند به دار آویخته بود، مجلس ضیافتی ترتیب داده بود که در طول آن 3 بار پیایی مجلس را ترک گفت و هربار ساعتی بعد برمی گشت.

در بار سوم در پاسخ حاضران که جویای علت این غیبت ها شده بودند فاش کرد که در هر بار به یکی از دختران پدر کشته این سه سردار تجاوز کرده است، و حاضران با او از این بابت به نماز ایستادند و خداوند را شکر گفتند. (تولدی دیگر-شجاع الدین شفا).

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «اعدام بابک خرم‌دین»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1427/pdf/اعدام-بابک-خرم‌دین.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵